

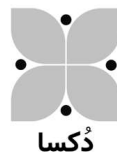
دوراهی‌های اخلاقی

سرشناسه: مک کانل، ترنس سی.، ۱۹۴۸-م. - McConnell, Terrance C., 1948-
عنوان و نام پدیدآور: دوراهی‌های اخلاقی / ترنس مک کانل؛ ترجمه سیدمحمد حسینی؛ با مقدمه حسین بیات.
مشخصات نشر: تهران: موسسه فرهنگی و هنری دیدگاه کاوش و سازندگی دکسا، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۲۰۰ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۷۱-۹۱-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتاب حاضر ترجمه مقاله‌ای با عنوان "Moral-dilemmas" از دایرةالمعارف
"Stanford encyclopedia of philosophy" است.
یادداشت: واژه‌نامه.
یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۰۷-۱۱۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.
یادداشت: نمایه.
موضوع: مسائل اخلاقی [Ethical problems]؛ اخلاق [Ethics]
شناسه افزوده: حسینی، سیدمحمد، ۱۳۷۲ مرداد -، مترجم
شناسه افزوده: بیات، حسین، ۱۳۵۳ خرداد -، مقدمه‌نویس
رده بندی کنگره: BJ۱۰۳۱
رده بندی دیویی: ۱۷۰
شماره کتابشناسی ملی: ۱۰۰۸۷۱۹۴
اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

دوراهی های اخلاقی

ترنس مک کانل

مترجمان: حمیده بحرینی و سید محمد حسینی
با مقدمه حسین بیات



عنوان: دوراهی‌های اخلاقی

نویسنده: ترنس مک کانل

مترجمان: حمیده بحرینی و سید محمد حسینی

با مقدمه: حسین بیات

طراح جلد: فرشید خالقی

نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۴

تیراژ: ۲۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: پردیس دانش

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۷۱-۹۱-۴

موسسه فرهنگی دیدگاه کاوش و سازندگی دُکسا

نشانی: ایران، تهران، صندوق پستی ۱۴۶۵۵۹۴۳

Email: publication@doxa-v.org

تلفن: ۰۲۱۵۴۹۳۲۲۲۲

 doxa__vision

www.doxa-v.org

به کاوه بهبهانی،

برای مهربانی‌های بی دریغ‌اش.

فهرست

مقدمه	۹
دوراهی‌های اخلاقی (تِرِنس مک‌کانِل)	۴۵
۱. مثال‌ها	۴۵
۲. مفهوم دوراهی‌های اخلاقی	۴۷
۳. مشکلات	۴۸
۴. دوراهی‌ها و مسئله سازگاری	۵۱
۵. پاسخ‌هایی به این دو استدلال	۹۵
۶. ته‌مانده اخلاق و دوراهی‌ها	۶۶
۷. انواع دوراهی‌های اخلاقی	۷۵
۸. اصول اخلاقی متکثر	۸۳
۹. نتیجه‌گیری	۸۷
منابع	۸۹
واژه‌نامه انگلیسی به فارسی	۱۰۱
نمایه	۱۰۵

مقدمه

ماهیت و اهمیت دوراهی‌های اخلاقی

در نهم آوریل ۲۰۰۴، مردی با رستوران مک‌دونالد در شهر مانت واشنگتن ایالت کنتاکی آمریکا تماس می‌گیرد و خودش را به خانم سامرز^۱، دستیار ۵۱ ساله مدیر رستوران، «پلیس مخفی» معرفی می‌کند و اطلاع می‌دهد که یکی از کارمندان شما دزدی کرده است. او توضیح می‌دهد که موضوع را با دفتر مرکزی مک‌دونالد و مدیر رستوران در میان گذاشته و با آن‌ها هماهنگ است. او توصیف کلی و مبهمی از مشخصات متهم ارائه می‌دهد و مدعی می‌شود که متهم دختری نوجوان است. خانم سامرز به یکی از کارمندانش مظنون می‌شود (ما برای مخفی ماندن هویتش او را «سوزان» می‌نامیم) و «پلیس مخفی» به خانم سامرز دستور می‌دهد تو باید سوزان را به اتهام سرقت واری بدن کنی، در غیر این صورت او بازداشت شده و در زندان تحت بازجویی قرار خواهد گرفت.

آنچه خواندید بخشی از یک ماجرای پلیسی است که آندرو ولفسون خبرنگار تحقیقی مجله کوریر^۲ آن را با نام «یک

حقه‌بازی بی‌رحمانه» در اکتبر ۲۰۰۵ گزارش کرد. گزارشی تکان‌دهنده درباره‌ی نوعی جُرم و بزه اجتماعی که مدتی در صدر خبرهای آمریکا بود و به‌زودی موضوع تحلیل‌ها و بررسی‌های کارشناسان در حوزه‌های مختلف شد. از جمله الیوت آرنسون^۱ و همکارانش آن را در فصل هشتم کتاب روان‌شناسی اجتماعی (ویرایش نهم، ۲۰۱۶) در ذیل مبحث «همنوایی»^۲ تحلیل و ارزیابی کردند. اجازه دهید ابتدا بقیه‌ی ماجرا را از همین کتاب بخوانیم و بعد به نکته‌ی مهمی از آن برگردیم و بحث دوراهی‌های اخلاقی را بر اساس آن پیش ببریم.

ممکن است همه‌ی این‌ها به نظرتان کمی عجیب باشد. برای خودِ خانم سامرز هم در ابتدا همه‌چیز عجیب و غریب بود. او می‌گوید: «ابتدا کمی گیج شده بودم، اما تماس‌گیرنده به‌قدری مطمئن حرف می‌زد و اطلاعاتش به‌قدری قانع‌کننده بود که باور کردم و دستوراتش را اجرا کردم. بالاخره او یک پلیس بود و همه‌ی ما باید از پلیس اطاعت کنیم. در طول تماس تلفنی حتی صدای بی‌سیم پلیس را در پس‌زمینه می‌شنیدم.» سامرز می‌دانست که سوزان تنها ۱۸ سال دارد و مدتی هم کارمند نمونه شده، با این حال طبق دستور «پلیس» او را با خودش به اتاق کوچکی می‌برد و در را قفل می‌کند و طبق دستور از سوزان می‌خواهد تا لباس‌هایش را یکی‌یکی در بیاورد و همان‌جا برهنه بایستد. سپس تمام لباس‌های او را در کیسه‌ای می‌گذارد و به بیرون از اتاق می‌برد. سوزان به‌خاطر این اتهامات و رفتار سامرز مبهوت می‌شود و حسابی می‌ترسد و به‌خاطر برهنه‌شدن تحقیر می‌شود و مدام گریه

1. Elliot Aronson

2. conformity

می‌کند. این وضعیت ساعت‌ها ادامه می‌یابد و در این مدت او هدف تحقیر و سوءاستفاده جنسی بیشتری قرار می‌گیرد (روان‌شناسی اجتماعی، الیوت آرنسون، ۴۶۵).

سوزان اولین کارمند رستوران نبود که به این شکل قربانی می‌شد. آرنسون با ارجاع به چند پژوهش انجام‌شده بین سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۶ نشان می‌دهد که از سال ۱۹۹۹ تا زمان انجام آن پژوهش‌ها، مدیران ۷۰ رستوران زنجیره‌ای مختلف در ۳۲ ایالت آمریکا این تماس‌های تلفنی را دریافت کرده و از دستورات تماس‌گیرنده اطاعت کرده‌اند. همان‌طور که احتمالاً حدس زده‌اید، پلیسی در کار نبوده و تماس‌گیرنده، حقه‌بازی بی‌رحم بوده است. او در این مدت بارها مرتکب این بازی بی‌رحمانه شده بود.

سوزان یک ساعت بود که برهنه در اتاق کوچک و در بسته ایستاده بود. خانم سامرز از پلیس اجازه می‌گیرد تا برای نظارت به کارهای رستوران به آشپزخانه برگردد. «پلیس» به این شرط می‌پذیرد که شخص دیگری را برای محافظت از سوزان جایگزین کند. سامرز با نامزدش، که مردی ۴۲ ساله به نام والتر نیکس^۱ بوده تماس می‌گیرد و از او می‌خواهد به رستوران بیاید.

حالا آقای نیکس با نوجوان برهنه و وحشت‌زده محبوس در اتاق، تنه‌است. در این مرحله، وقایع حتی عجیب‌تر و نگران‌کننده‌تر می‌شوند. آقای نیکس نیز مانند خانم سامرز حرف‌های «پلیس» را باور می‌کند و حتی بیش از سامرز

مطیع اوامر «پلیس» می‌شود. به طوری که وقتی «پلیس» از او می‌خواهد که سوزان را مجبور کند تا به خواسته‌های جنسی مختلف تن دهد، نیکس این خواسته‌های بی‌شرمانه را اجابت می‌کند. تماس‌گیرنده حتی مستقیماً با سوزان صحبت می‌کند و او را تهدید می‌کند که اگر با نیکس همکاری نکند بازداشت خواهد شد. (همان)

سوزان بعد از رهایی از این مخمصه می‌گوید: «من ترسیده بودم، زیرا آن‌ها مقام بالاتری داشتند و من باید اطاعت می‌کردم.» این وصفِ حالِ سوزان برای ما مهم است. همان نکته مهمی که پیش از این به آن اشاره کردیم و گفتیم درباره آن سخن خواهیم گفت. در واقع، پرسش اساسی مرتبط با اخلاق و روان‌شناسی اخلاق این است که چرا سوزان به فرمان‌های بی‌ربط، غیراخلاقی و فاجعه‌بار رئیسش، خانم سامرز، و آن پلیس‌نمای مزاحم تن داد؟ خودش می‌گوید: «چون من ترسیده بودم و آن‌ها مقام بالاتری داشتند و باید اطاعت می‌کردم.» اما آیا «ترس» یا «وظیفه فرمانبری از مافوق» تبیین و توجیه معقولی برای این واکنش فاجعه‌بار سوزان است؟ البته ترس و اضطراب، در چنین موقعیت‌هایی، طبیعی و قابل درک است. چون سوزان همزمان هدف چند تهدید جدی قرار گرفته بود: تهمت و توهین (حمله ضد اخلاقی به شخصیت و حیثیت اجتماعی)، اتهام‌زنی و خطر اخراج و توبیخ (تهدید حقوقی و نهادی از جانب پلیس و دستیار مدیر رستوران) و، از همه مهم‌تر، تحقیر، خشونت و تعرض جنسی (آسیب‌های روانی جدی). اما پرسش دقیق‌تر اینجاست که چرا این ترس، به خصوص در دقایق نخست، به قدری غالب بوده که موجب شده سوزان خود را اصطلاحاً «بی‌بازد» و تسلیم

بازی فاجعه‌بار کسانی شود که دستورات بی‌ربط، تحقیرآمیز و شنیعی صادر می‌کردند؟ همچنین وظیفه‌پنداری و احساس و تلقی سوزان از جایگاه اجتماعی فرادستش، یعنی «پلیس» و مافوقش در رستوران، تاحدی می‌تواند حس و موضع فرمانبری و اطاعت کردن را در سوزان توضیح دهد و حتی توجیه کند. بنابراین این نکته نیز منطقی و قابل درک است. اما پرسش دقیق‌تر دوم اینجاست که چرا او اطاعت از هر نوع خواسته و فرمانی را، حتی اگر از جانب مافوق باشد، وظیفه پنداشته است؟ پاسخ ساده و سراسر است به این دو پرسش این است که بگوئیم چون در هر حال سوزان ترسو بوده یا عزت‌نفس کافی نداشته است. به عبارت دقیق‌تر این رفتار سوزان معلول برخی صفات شخصیتی^۱، از جمله «ترسویی» و «نقصان عزت‌نفس» اوست. این پاسخ، بی‌ربط و خالی از حقیقت نیست، اما برای یک پژوهشگر علوم اجتماعی و رفتاری، برای یک روان‌شناس شخصیت و روان‌درمانگر و نیز برای یک فیلسوف یا روان‌شناس اخلاق، پاسخ نهایی و رضایت‌بخشی محسوب نمی‌شود. چون هنوز این پرسش باقی است که «چرا؟!» چرا شخصیت او چنین است؟ چه عواملی موجب این نوع و این اندازه از ترس و اضطراب می‌شود؟ چه عواملی موجب این نوع و این اندازه از وظیفه‌پنداری و نقصان عزت‌نفس می‌شود؟

این نوع پرسش‌ها نه فقط درباره سوزان بلکه درباره سامرز و نیکس هم مطرح‌اند. آن‌ها چرا با کسی که خود را پلیس معرفی کرده و در عین حال چنین دستورات عجیب و شنیعی را صادر کرده‌اند حاضر به همکاری شده‌اند؟ این پرسش‌ها وقتی

جدی‌تر می‌شوند و بهتر فهمیده می‌شوند که رفتار آن‌ها را با رفتار توماس سیمز^۱، شخصیت دیگری از این ماجرا، مقایسه کنیم:

ساعاتی بعد، تماس گیرنده به آقای نیکس می‌گوید که خودت را با مرد دیگری جایگزین کن! و نیکس، کارمندی ۵۸ ساله به نام توماس سیمز را به اتاق فرامی‌خواند. سیمز، همان‌طور که بعداً تعریف می‌کند، بلافاصله متوجه می‌شود که «چیزی در این میان درست نیست و یک جای کار می‌لنگد!» و بنابراین حاضر به اطاعت از مرد تلفنی نمی‌شود. او با خانم سامرز تماس می‌گیرد و او را متقاعد می‌کند که یک جای کار ایراد دارد. سامرز همان‌جا متوجه خطایش می‌شود و به آن اذعان می‌کند: «می‌دانستم که مشکلی در کار است، اما این کار را کردم. خراب کردم. سوزان! التماس می‌کنم که مرا ببخشی! من عصبی بودم».

در این لحظه «پلیس» تلفن را قطع می‌کند و سوءاستفاده از سوزان بالاخره تمام می‌شود. پس از تحقیقاتی که شامل کارآگاهان پلیس در چندین ایالت بود، سرانجام مردی از فلوریدا به نام دیوید استوارت^۲، ۳۸ ساله، به‌عنوان مظنون دستگیر و در دادگاه به اتهام او رسیدگی می‌شود. او متاهل، پدر پنج فرزند و به‌عنوان زندانبان شاغل بوده و داوطلب پست معاونت کلانتری بوده است. گرچه هیئت منصفه او را در نهایت به دلیل کافی نبودن شواهد تبرئه می‌کند، اما بعد از آن هیچ تماس تلفنی دیگری از این نوع گزارش نمی‌شود. خانم سامرز، و نامزدش آقای نیکس، که به مشارکت خود در این

1. Thomas Simms

2. David R. Stewart

بازی بی‌رحمانه اعتراف کرده بودند به حبس تعلیقی محکوم شدند؛ و سوزان که اکنون از حملات پانیک، اضطراب و افسردگی رنج می‌برد، از شرکت مک‌دونالد به دلیل اینکه پس از اولین فریبکاری در رستوران‌هایش در سطح ملی به کارمندانش هشدار نداده است، شکایت کرد و قاضی به نفع او حکم داد و مک‌دونالد را محکوم به پرداخت غرامت کرد.

این نوع داستان‌های واقعی تکان‌دهنده می‌توانند مبدأ تفکر و گفت‌وگو یا حتی پژوهش تجربی یا فلسفی باشند. به‌خصوص در این داستان ما از داده‌های با ارزشی نیز با خبر می‌شویم، داده‌هایی درباره نحوه اندیشیدن (استدلال، قضاوت و تصمیم‌گیری) و عمل کردنِ حدود ۷۰ مدیر مجرب در موقعیتی غریب و خطرناک؛ موقعیتی که هم جنبه حقوقی و اقتصادی (کسب‌وکاری) دارد و هم جنبه روان‌شناختی و اجتماعی و اخلاقی — و این سه جنبه اخیر در اینجا برای ما مهم‌ترند. همچنان که بی‌مایه فطیر است، اندیشیدن نیز بدون داده و اطلاعات موثق فایده و اهمیت چندانی ندارد. از این‌رو، چنین اطلاعاتی نه تنها درباره مدیران بلکه درباره سایر افراد درگیر با این ماجرا، مثل آقای والتر نیکس (شخصیت فرصت‌طلب داستان)، توماس سیمز (شخصیت منصف و هشیار داستان) و قربانیانی مثل سوزان و حتی شخص مزاحم و احتمالاً بیمار یا منحرفی مثل دیوید استوارات، برای پاسخ به پرسش اصلی این کتاب (اینکه چرا برخی تن به کاری می‌دهند که با کمی تأمل آشکار می‌شود کاری غیراخلاقی، نامعقول و فاجعه‌بار است و اینکه چرا برخی تن به همان کار نمی‌دهند؟) مهم و تعیین‌کننده‌اند. در این میان یکی دیگر از داده‌های ارزشمند که برای ما اهمیت ویژه‌ای دارد نتیجه ارزیابی درمانگر سوزان است: